

آموزه‌های تربیتی مکتب اهل بیت علیهم السلام

استاد اوجی شیرازی

(شبکه جهانی بیت‌العباس علیه السلام)

جلسه هشتم _ ۵ آذر ۱۴۰۳:

- اصل تأثیرگذاری و تأثیرپذیری در تربیت
- نقش مهم هم‌نشین
- تأثیر مومن و فاسق بر اطرافیانش
- ویژگی‌های هم‌نشین صالح در روایات اهل بیت علیهم السلام
- اهمیت صله رحم

اعوذ بالله من الشیطان اللّٰعین الرَّجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

اللهم کن لولیک الحجة بن الحسن، صلواتک علیه و علی آبائه، فی هذه الساعة و فی کلّ ساعة، ولیّاً و حافظاً و قائداً و ناصراً و دليلاً و عیناً حتی تُسکنه أرضک طَوْعاً و تُمتّعه فیها طویلاً.
خدا به آبروی امیرالمومنین، فرج امام زمان را برساند.

• خلاصه جلسه هفتم:

عرض کردیم که آرامش، بستر رویش فرزند صالح است و عبادت خداوند متعال هم در بستر آرامش است که امکان‌پذیر است و «کُلُّ سُورٍ یَحْتَاجُ إِلَى أَمْنٍ». هر سرور و نعمت و شادی، نیاز به امنیت و آرامش دارد.
خب ما چطور می‌توانیم به این آرامش برسیم؟
خداوند متعال می‌فرماید: «أَلَا بِذِکْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ». (رعد/۲۸) آن چیزی که دل‌ها را آرام می‌کند، یاد خداوند متعال است.

و عوامل اضطراب را اشاره‌ای کردیم، که از جمله عوامل اضطراب، این است که ما دغدغه این را داریم که نکند گرسنه شویم. نکند فقیر شویم. نکند بیچاره شویم. با وجود اینکه خداوند متعال می‌فرماید: «وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَ مَا تُوعَدُونَ.» (ذاریات/۲۲)

با وجود اینکه امام صادق علیه السلام فرمودند: «عَلِمْتُ أَنَّ رِزْقِي لَا يَأْكُلُهُ غَيْرِي، فَاطْمَأْنَنْتُ.» رزقی که خداوند متعال برای من مقدر کرده است را هیچ‌کس جز من نمی‌تواند به آن دست یزند.

و دیگر عامل از عوامل اضطراب، مسأله مقایسه است که ما در زندگی مادی، خودمان را با بالا دستمان مقایسه می‌کنیم. پیغمبر اکرم به جناب سلمان فرمودند: «أَنْ أَنْظُرَ إِلَى مَنْ هُوَ دُونِي وَ لَا أَنْظُرَ إِلَى مَنْ هُوَ فَوْقِي.»

در امور مادی نگاه کنم به کسی که پایین دست خودم است. و البته که باید در امور معنوی به بالا دست خودمان نگاه کنیم. این نگاه، موجب آرامش و ترقی ما در راه رسیدن به کمال و فضای آرام و فرزندان آرام خواهد بود؛ ان شاء الله.

• جلسه هشتم:

تأثیرگذاری و تأثیرپذیری در زندگی ما یک مسأله شایع است و تمام ارتباطاتی که ما با اطرافیانمان داریم، از دو حالت خارج نیست: یا تأثیر می‌گذاریم، یا تأثیر می‌پذیریم. یا رنگ می‌دهیم، یا رنگ می‌گیریم.

امام صادق علیه السلام فرمودند: «لَا يَزَالُ الْعَبْدُ الْمُؤْمِنُ يُورِثُ أَهْلَ بَيْتِهِ الْعِلْمَ وَ الْأَدَبَ الصَّالِحَ حَتَّى يُدْخِلَهُمُ الْجَنَّةَ جَمِيعًا.»

یک انسان مومن در خانواده قدرتی دارد که می‌تواند علم و عمل صالح را شایع کند در بین دیگران و به ارث بگذارد. و همه اطرافیانش را می‌تواند بهشتی کند. «حَتَّى لَا يَفْقِدَ مِنْهُمْ صَغِيرًا وَ لَا كَبِيرًا وَ لَا خَادِمًا وَ لَا جَارًا.»

روی چه کسانی می‌تواند تأثیر بگذارد؟ فرمودند خادمی که یک ساعت می‌آید توی خانه‌شان کار کند برود، طرف با این آمدن و رفتن بهشتی می‌شود. همسایه مگر چقدر با آدم ارتباط دارد؟ اما یک انسان مومن چنین اثری می‌تواند بگذارد.

بحث امروز ما درباره هم‌نشین است. در مسأله تربیت نمی‌شود نقش هم‌نشین را در نظر نگرفت.

و هم‌نشین تو از تو به باید / تا تو را عقل و دین بیفزاید

با بدان کم‌نشین که صحبت بد / گرچه پاکی، تو را پلید کند

آفتاب به این بزرگی را / لکه‌ی ابر ناپدید کند.

از آن طرف هم هست. حضرت فرمودند: «و لا يزالُ العبدُ العاصي يُورثُ أهلَ بيته الأدبَ السيئَ حتَّى يُدخلَهُمُ النَّارَ جميعاً، حتَّى لا يَفْقَدَ فيها من أهل بيته صَغِيرًا و لا كَبِيرًا و لا خادِمًا و لا جَارًا.»

یک آدم بد هم در خانواده اش اثری می گذارد که می تواند همسایه و خدمتکار و تمام کوچک و بزرگ را جهنمی کند. پس این چنین در اطراف ما خیلی مهم است. حالا من بگویم با بچه ها این طور رفتار کن، این کارها را انجام بده، اما بعد این بچه برود توی مدرسه با کسانی مرتبط باشد و از آنها رنگی بگیرد که مورد رضایت شما نبوده است. اما قبل از اینکه من به فکر هم نشین برای بچه ها و مدرسه و فلان باشم، الان خودم با چه کسانی هم نشین هستم؟

این روایت از کلمات قصار و کوتاه، لکن بسیار پرمغز و معناست که امام صادق علیه السلام فرمودند: «المرءُ على دين خليله.» «دین انسان، دین رفیقش است.»

با چه کسی هم نشین هستم؟ وقتی بدانم هم نشین انقدر اثر می گذارد که می تواند دین مرا تعیین کند؛ (دین یعنی راه و روش)، راه و روش انسان، راه و روش کسی است که با او نشست و برخاست دارد. دیگر اینجا می آیم یک صافی بزرگ دستم می گیرم. با چه کسی می نشینم؟ با چه کسی بلند می شوم؟ با چه کسی می روم؟ با چه کسی می آیم؟ امیرالمومنین سلام الله علیه فرمودند: «صُحْبَةُ الْوَلِيِّ اللَّيِّبِ حَيَاةُ الرُّوحِ.» یک آدم حسابی پیدا کن، با او هم نشین باش، روح زنده می شود. یک آدم خوب پیدا کنی که هم نشینش باشی، می تواند روح تو را زنده کند. لذا قرآن به پیغمبرش می فرماید:

(خیلی از آیات قرآن، «إِيَّاكَ أَغْنَىٰ وَ أَسْمَعِي يَا جَارَةَ» است. به در می گوید، دیوار بشنود. خب خیلی ها که لیاقت نداشتند خدا بخواهد با آنها حرف بزند، به پیغمبرش می گوید که مومنین حساب کار دستشان بیاید.) «وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ، وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا، وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا.» (کهف/ ۲۸)

صبر داشته باش، اما همراه با کسانی باش که خدا را می خواهند. هوای خدا را در سر دارند. در سوره فرقان، خداوند متعال می فرماید: روز قیامت که بشود کسی را می آورند و امر می کنند که او را به جهنم ببرید. همین طور که دارند او را می کشانند که به سمت عذاب ببرند، داد می زند. صدایش در صحرای محشر می پیچد، می گوید: «يَا وَيْلَتَى لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا.» (فرقان/ ۲۸)

این آیه کجا نازل شده است؟ شأن نزولش کیست؟

فرمودند آن کسی را که دارند می برند، ابوبکر است. می گوید ای کاش من با فلانی رفاقت نمی کردم، یعنی با عمر!

یعنی اولی را که دارند سمت جهنم می‌برند، داد می‌زند، می‌گوید ای کاش من با دومی رفاقت نمی‌کردم. البته خود او هم منبع مکر و حيله است. در روز قیامت هم دست از مکر و حيله برنمی‌دارد. او خودش ریشه تمام خبائث است. ولی انقدر هم‌نشین اثر دارد.

فرمودند: «صاحبُ السَّوءِ قِطْعَةٌ مِنَ النَّارِ.» رفیق بد، خودش یک تکه از آتش جهنم است.

صاحب یعنی هم‌نشین، مصاحبت.

لذا فرمودند: «لَا تَتَّقِ بِالصَّدِيقِ قَبْلَ الْخَبَرَةِ.» قبل از اینکه کسی را امتحان کنی، به او اطمینان نکن که وارد عرصه رفاقت با تو شود.

بحث ما آموزه‌های تربیتی مکتب اهل بیت علیهم السلام است. در مکتب اهل بیت برای تربیت، من باید اول خودم را تربیت کنم. در تربیت من چه چیزی موثر است؟ هم‌نشین من موثر است؛ که بعد من بروم بخواهم به فکر مدرسه بچم باشم. تو خودت با چه کسانی از صبح تا شب نشست و برخاست می‌کنی؟

• ویژگی‌های هم‌نشین صالح:

حالا ما با چه کسانی باید دوست باشیم؟

فرمودند کسی را که امتحان نکردی، به دوستی نگیر. من چطور امتحان کنم؟ چه ویژگی‌هایی باید مد نظر من باشد؟ دوست خوب، یک سری ویژگی‌ها دارد. من فهرست‌وار می‌خوانم ویژگی‌های یک دوست خوب را که در روایات ما آمده است.

۱. فرمودند: «جَالِسُوا أَهْلَ الدِّينِ وَالْمَعْرِفَةِ.» حدیث از امام سجاد علیه السلام.

دین‌دار باشد. بامعرفت باشد. خداشناس و امام‌شناس باشد. ترمزش توی زندگی‌اش، دین و خدا و پیغمبر باشد.

۲. دومین ویژگی کسی که می‌خواهیم با او رفاقت کنیم، فرمودند: «عَلَيْكَ بِإِخْوَانِ الصَّدَقِ.» راستگو باشد. اگر می‌بینی کسی راحت دروغ می‌گوید، نه تنها او را تشویق نکن که بارک الله، چطور کار را پیچاندی و درآوردی؛ اصلاً او را از دایره رفاقت دور کن. کسی که در برابر خدا جری است، خدا فرموده است دروغ نگو، دارد می‌گوید، کسی که عادت به صدق ندارد، در رفاقت با تو هم صدش را نمی‌گذارد. مردانه و جانانه و صادقانه جلو نمی‌آید.

۳. سومین ویژگی، فرمودند: «أَسْعِدُ النَّاسَ مَنْ خَالَطَ كِرَامَ النَّاسِ.»

خوش‌بخت‌ترین مردم کیست؟ کسی که رفقاییش آدم حسابی باشند. کرام باشند. بزرگ‌منش باشند. آقا باشند. او خوش‌بخت‌ترین آدم است.

۴. چهارمین ویژگی، فرمودند: «خَالِطُوا الْحُكَمَاءَ.»

با علما و حکما، هم‌نشین باشید. با آدم‌های ملّا، با آدم‌های باسواد، با انسان‌های حکیم معاشرت داشته باشید.

۵. پنجمین ویژگی: «مَنْ دَعَاكَ إِلَى الدَّارِ الْبَاقِيَةِ وَأَعَانَكَ عَلَى الْعَمَلِ لَهَا، فَهُوَ الصَّدِيقُ الشَّفِيقُ.»

کسی که انسان را به یاد خدا و قیامت بیندازد و نگاهش که می‌کنی، تشویق شوی که دنبال امور آخرت بیفتی. کسی که هی تو را به سمت توجه به آخرت سوق بدهد و کسی که تو را کمک کند.

بعد از قصه ازدواج سیده النساء سلام الله علیها با شاه لافتی سلام الله علیه، پیغمبر آمدند فرمودند: یا علی، فاطمه را چطور یافتی؟

«مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ.» (الرحمان/۱۹)

عقد او در آسمان، مهرش زمین / عاقدش خود ذات ربّ العالمین

این را پرسیدند که ما بفهمیم. حالا این همه عظمت حضرت زهرا سلام الله علیها، ولی امیرالمومنین علیه السلام یک جمله فرمودند: «نِعْمَ الْعَوْنُ عَلَى طَاعَةِ اللَّهِ.» عجب یار و یاور و پایه‌ای است برای بندگی خدا، برای عبادت و اطاعت خداوند متعال. نِعْمَ الْعَوْنُ!

پیغمبر اکرم فرمودند: حواریون از حضرت عیسی پرسیدند با چه کسی نشست و برخاست داشتید؟ حضرت عیسی فرمودند سه تا چیز توی ذهنتان باشد:

۱. مَنْ يُذَكِّرُكُمْ اللَّهَ رُؤْيَاهُ. کسی که نگاهش می‌کنی، یاد خدا بیفتی.

پس فکر کنم آیا فلانی که من با او نشست و برخاست دارم، مرا یاد خدا می‌اندازد یا خیر.

۲. وَ يَزِيدُ فِي عِلْمِكُمْ مَنْطِقُهُ. حرف می‌زند به علمت اضافه شود.

۳. وَ يُرَغِّبُكُمْ فِي الْآخِرَةِ عَمَلُهُ.

وقتی که اعمالش را می‌بینی، تشویق شوی که تو هم به سمت آخرت و به سمت کمال و سعادت قدم برداری.

۶. ششمین ویژگی، امام صادق علیه السلام فرمودند: دوستانان را در سه مورد امتحان کنید.

۱. وقت غضب.

وقتی عصبانی می‌شود بین از حق رو برمی‌گرداند یا نه. دهانش را باز می‌کند هر چیزی بگوید؟ از حق برمی‌گردد یا وقتی که غضبناک است باز هم یک چارچوب‌هایی برای خودش تعریف کرده است. یک ترمزهایی دارد. چون یک روز هم ممکن است با تو دعوایش شود. آن موقع هم دهانش باز می‌شود.

۲. با درهم و دینار، با پول، او را امتحان کن. بین آیا خیانت می‌کند؟ خائن در اموال هست یا نه.

۳. در سفر، دوست و صدیقت را امتحان کن. بین آیا اصلاً لیاقت دارد بخواهی تو با او رفاقت کنی، راحت را همراه او ادامه بدهی یا نه.

۷. هفتمین ویژگی، فرمودند: «إِصْحَبْ مَنْ تَتَزَيَّنُ بِهِ، وَلَا تَصْحَبْ مَنْ يَتَزَيَّنُ بِكَ.»

کسی که دوستی‌اش برای تو زینت باشد. خیلی نکته مهمی است. همه نکات و فرمایشات حضرات آل الله مهم است، بعضی‌ها نورافشانی‌های خاصی دارد. با کسی رفاقت کن که از تو بالاتر باشد، که رفاقت با او موجب تزین تو باشد، نه تو موجب تزین او باشی. چون وقتی او از تو بالاتر باشد، تو را هم بالا می‌کشد.

لذا در دعای ندبه می‌خوانیم: «هَلْ مِنْ مُعِينٍ فَأُطِيلَ مَعَهُ الْعَوِيلَ وَالْبُكَاءَ.»

فَهَلْ مِنْ مُعِينٍ که دستم بگیرد / دهد روی جانانه‌ات را نشانم

خیلی از دعاها برای ما درس است. فرمودند اگر می‌خواهی حال امام زمانی داشته باشی، یک دوست و رفیق داشته باش که «أُطِيلَ مَعَهُ الْعَوِيلَ وَالْبُكَاءَ.» حال امام زمانی به تو تزریق کند. یاد حجت بن الحسن را به وجود تو و به زندگی تو و برای تو به ارمغان بیاورد.

گلی خوش‌بوی در حمام، روزی / رسید از دست محبوبی به دستم

به او گفتم که مُشکی یا عُبیری / که از عطر دلاویز تو مستم

بگفتا من گلی ناچیز بودم / ولیکن مدتی با گُل نشستم

کمال هم‌نشین در من اثر کرد / وگرنه من همان خاکم که هستم.

این حکایت را هم بگویم.

می‌دانید هارون خبیث علیه لعائن الله، ۲۲ پسر داشت. در بین پسرهایش کسی هست به نام قاسم. همه پسرها مثل بابایشان لات و الوات بودند، اما قاسم با شیعیان امیرالمومنین، خیلی دم‌خور بود. با علما و عبّاد و زهّاد، با آدم حسابی‌ها حشر و نشر داشت.

هارون، یک وزیری داشت به نام جعفر (یا ابوجعفر). یک موقعی پیش هارون نشسته بود، با همدیگر جلسه خصوصی داشتند، قاسم رد شد. ابوجعفر شروع کرد به خندیدن. هارون گفت چرا می‌خندی؟ گفت به پسر تو می‌خندم. برای تو حیثیت نگذاشته است.

گفت حق دارد. ما به همه پسرها یک پست و مقام و منصبی دادیم، به او ندادیم. اگر من به او هم پست و مقام و منصب بدهم، او هم توی تور خودمان می‌آید.

گفت حالا امتحان کن. هارون گفت باشد، امتحان می‌کنیم.

__ قاسم! بیا بابا.

__ بله بابا.

__ می‌خواهم مصر را به تو بدهم، حاکم مصر شوی.

(ارث پدرشان بود دیگر. همین‌طوری تقسیم می‌کردند. از خلفای اولی یاد گرفته بودند.)

گفت بابا، من مصر می‌خواهم چی کار؟

گفت پسر، مرا سرافکنده نکن پیش همه امرا و حکما.

قاسم هم گفت بابا، تو مرا سرافکنده نکن پیش همه بندهای صالح خدا. من می‌خواهم دنبال عبادت باشم. اصلا خط تو با من فرق می‌کند. تو دنبال حکومتی، بگذار من به کار خودم برسم.

گفت پسر، مگر من می‌گویم عبادت نکن؟ من خلیفه مسلمین هستم. من می‌گویم تو عبادت کن، حاکم مصر هم باش. یک وزیر هم کنار دستت می‌گذارم، کارها را وزیر انجام بدهد. تو هم عبادت کن. هیچ راهی ندارد. باید این منصب را قبول کنی.

اعلام کرد امشب همه جمع شوند، ما می‌خواهیم منصب فرمانداری مصر را بدهیم به آقای قاسم. مصر هم خیلی مهم بود.

قاسم گفت چه کنیم؟ شبانه فرار کرد، آمد بصره. یک کلنگی برای خودش خرید، بیلی خرید، زنبیلی خرید.

دیدید سر چهارراه‌ها می‌نشینند، دنبال کار می‌گردند؟ روزهای شنبه می‌نشست، منتظر می‌شد کسی او را ببرد، یک کاری به او بدهد.

کسی به نام عبدالله بصری، می‌گوید دیوار خانه من خراب شده بود، می‌خواستم دیوار را بسازم، رفتم دنبال کارگر بگردم، نماز صبح آمدم در مسجد بخوانم، دیدم کسی مشغول نماز است، جلوی یک کیسه است با بیل و کلنگ.

گفتم شاید کارگر است. پرسیدم کار می‌کنی؟ گفت بله. گفتم دیوار ما خراب شده است، بیا درستش کن.

حالا نمی داند طرف کیست.

عبدالله بصری، قاسم پسر هارون را برداشت برد خانه. می گوید من دیدم او از اول صبح حرف نزد، اندازه دو نفر کار کرد. وقت نماز هم که می شد، قشنگ نمازش را می خواند. چقدر آدم حساسی است. گفتم بهت پول می دهم، فردا هم بیا کار کن.

گفت من فقط شنبه ها کار می کنم. پول که دستم می آید، کل هفته ام را کفاف می دهد. قناعت هم می کنم. تا شنبه هفته بعد باز مشغول کار شوم. خدا کریم است.

گفتم خب صبر می کنم شنبه دیگر باز کارت پیش خودم باشد.

شنبه دوم هم آمد. شنبه سوم رفتم مسجد، او را ندیدم. گشتم، پیدایش نکردم. از این طرف و آن طرف پرسیدم، گفتند توی یک خرابه ای در فلان منطقه ساکن شده است.

رفتم دیدم توی خرابه افتاده است، حالش بد، تب و لرز، دارد جان می دهد. دارد می میرد. رفتم بالای سرش، گفتم تو کی هستی؟ گفت بهت بگویم کی هستم؟ من پسر هارونم!

_ تو پسر هارونی؟! کارگر خانه من؟! وای اگر هارون بفهمد مرا می کشد.

گفت هیچ کس نمی داند من اینجا هستم. الان دارم می میرم، این بیل و کلنگم را به کسی بده که برای من قبر بکند. قرآنم را هم به کسی بده که بالای سر قبرم بیاید یا هر جایی که قرآن بخواند، ثوابش به من برسد.

این انگشتر را هم به تو می دهم، گذرت به بغداد افتاد، روزهای یکشنبه بابایم دیدار عمومی دارد. برو به او بده. بابایم انگشتر مرا می شناسد. بگو پسر تو در بصره از دنیا رفت. او را دفن کردند. این انگشتر را داد، گفت تو دنیا را خیلی دوست داری. این انگشتر را هم به اموالت اضافه کن، یک موقع فقیر نشوی.

این جمله را گفت، بعد گفت عبدالله بصری، بلندم کن. گفتم چرا؟ حالت بد است؟ گفت می گویم بلندم کن.

می گوید به زور بلندش کردم، گفت: جاء والله مولای امیرالمومنین سلام الله علیه!

قسم به لحظه ی شیرینِ مَنْ یَمُتْ یَرْنِی / که ایستاده بمیرم به احترام علی

عرض کردیم هم نشین در مسائل تربیتی و در سعادت ما اثر بسیار زیادی دارد.

۸. ویژگی هشتم، فرمودند: «لَا تَجْلِسُوا إِلَّا عِنْدَ كُلِّ عَالِمٍ یَدْعُوکُمْ مِنْ خَمْسٍ إِلَى خَمْسٍ.»

هم نشین نشوید، مگر با کسی که شما را از پنج چیز به سمت پنج چیز دیگر بکشانند.

۱. مِنَ الشَّكِّ إِلَى الْيَقِينِ. با کسی هم‌نشین باش که شک تو را به یقین تبدیل کند.
دل تو را قرص کند به عظمت امام زمان سلام الله علیه. دل تو را قرص کند به حقانیت ولایت امیر مومنان سلام الله علیه.
 ۲. وَ مِنَ الْكِبَرِ إِلَى التَّوَّاضُعِ. با کسی هم‌نشین باش که خودش متواضع باشد، یک کاری کند تو هم متواضع شوی.
 ۳. وَ مِنَ الْعَدَاوَةِ إِلَى الْمَحَبَّةِ. با کسی که کینه‌توز است، هم‌نشین نشو. با کسی هم‌نشین باش که اهل محبت کردن است. اهل مهربانی است.
 ۴. وَ مِنَ الرِّيَاءِ إِلَى الْإِخْلَاصِ. با آدم خالص هم‌نشین باش. با کسی که تو را از ریا به اخلاص می‌کشاند.
 ۵. وَ مِنَ الرَّغْبَةِ إِلَى الزُّهْدِ. کسانی هستند که همه‌اش دنبال جمع کردن و داشتن هستند. با کسی هم‌نشین باش که تو را از رغبت یعنی سیری‌ناپذیری نسبت به امور دنیایی به سمت زهد بکشاند. به سمت قناعت بکشاند.
- «مَجَالِسُ الصَّالِحِينَ دَاعِيَةٌ إِلَى الصَّلَاحِ.» می‌خواهیم صالح شویم؟ می‌خواهیم اصلاح شویم؟ چی کار کنیم؟ رفت پیش امام سجاد علیه السلام، حضرت فرمودند: برو توی مجالس صالحین بنشین.
- ما مجالس اهل بیت علیهم السلام را دست کم نگیریم. خیلی اثر بسزا و مهمی در مسائل تربیتی دارد. معمولا انسان‌هایی که در این مجالس حاضر می‌شوند، انسان‌های صالحی هستند، و خودش داعیهٔ «إِلَى الصَّلَاحِ» است. انسان را به سمت اصلاح می‌کشاند.
- «مُجَالَسَةُ أَهْلِ الْهَوَى مَنَاسَةُ لِلْإِيمَانِ وَ مَحْضَرَةُ لِلشَّيْطَانِ.» حالا اگر با کسی که اهل هوا و هوس است، هم‌نشین باشی، کاری می‌کند که اصلا ایمانت یادت برود. و باعث می‌شود که تو هم‌نشین با شیطان باشی. وقتی با یک آدم هواپرست نشست، انگار با شیطان نشست.
- حالا این همه ما عرض کردیم که دوست خوب مهم است؛ از کجا پیدا کنیم؟
- دی شیخ با چراغ، همی‌گشت گرد شهر / کز دیو و دد ملولم و انسانم آرزوست
- آب پاکی را بریزم. نه من، پیغمبر اکرم فرمودند: «أَقْلُ مَا يَكُونُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ أَخٌ يُوَثِّقُ بِهِ، أَوْ دِرْهَمٌ مِنْ حَلَالٍ.»
- کمترین چیزی که در آخر الزمان می‌شود پیدا کرد، کمیاب‌ترین چیز، یک آدم حسابی است که باهاش رفاقت کنی و یک درهم حلال. خیلی کمیاب است.
- امام هادی علیه السلام فرمودند: «وَاعْلَمْ أَيُّهَا السَّائِلُ أَنَّهُمْ أَقَلُّ مِنَ الْكَبِيرِ الْأَحْمَرِ...»
- کبریت احمر، گوگرد، چیز بسیار کمیابی بوده است. فرمودند رفیق صالح از این هم کمیاب‌تر است.

حالا چی کار باید کنیم؟

دعا کنیم خدا سر راه ما بیاورد.

نمی‌دانم شده تا حالا برویم زیر قُبّه، در مجلس، وسط روضه، دعا کنیم خدایا یک رفیق صالحی به من بده که بوی امام زمان بدهد؟ شده یا نشده است؟

باید دعا کنیم. چرا دعاها را ما منحصر شده است در یک سری امور مادی که خدا برای ما تضمین کرده است؟ «مَجَالِسُ الصَّالِحِينَ دَاعِيَةٌ إِلَى الصَّالِحِ» آن کسی که مرا اصلاح می‌کند، یک هم‌نشین خوب است. خب من از خدا بخواهم.

لذا توی ماه رمضان که وقت اجابت دعاست، دعاهای روزهای مختلف ماه مبارک را ببینید. من دو نمونه آوردم. مشت نمونه خروار است. یادمان دادند اینها را از خدا بخواهیم.

دعای روز هشتم: خدایا مرا به چند چیز موفق بدار. «اللهم ارزُقني .. صُحْبَةَ الْكِرَامِ». خدایا مرا موفق بدار به اینکه با آدم‌های خوب هم‌نشین باشم. خدایا کاری کن من جایی کار کنم که همکارهایم آدم حساسی باشند. باید از خدا خواست. هم‌چنین در دعای ۱۶ ماه مبارک رمضان: «اللهم وَفَّقْنِي فِيهِ لِمُوَافَقَةِ الْأَبْرَارِ وَجَنَّبْنِي فِيهِ مُرَافَقَةَ الْأَشْرَارِ». خدایا در این ماه رمضان از تو می‌خواهم مرا به مُرافقت و موافقت با انسان‌های نیکوکار موفق بداری. لذا باید دعا کرد. باید از خدا خواست این مسأله را.

اگر یادتان باشد یک روزی در جلسات گذشته برنامه عرض کردیم کسی بود به نام ضحاک بن عبدالله مشرقی که با امام حسین علیه السلام بود و رفت. همان موقع یک تکه را گفتم بعدا می‌گویم که چرا رفت. کسی که با امام حسین علیه السلام بوده است، نفس امام به او خورده است، جنگیده است و حضرت در حق او دعا کردند؛ بعد عصر عاشورا، غربت ابی‌عبدالله سلام الله علیه، صدای العطش بچه‌ها را شنیدی، توی این حال آقا را رها کردی، گفتم آقا بود و نبود ما به حال شما فرقی ندارد. چرا این کار را کرد؟

من در نجف که توفیق بود، خیلی گشتم در کتاب‌های متعدد که گذشته او را پیدا کنم. دیدم با کسی رفیق صمیمی بوده است به نام مالک بن نضر اَرَحَبی. مالک کسی است که همان روز اول، امام حسین علیه السلام را رها کرد و رفت. یعنی ببین اثر یک عمر رفاقت با او باعث شد او هم روز آخر رها کرد، رفت. بالاخره رفت. پس مسأله، مسأله مهمی است.

• اهمیت صله رحم:

این نکته را ضروری می‌دانم عرض کنم. چون ممکن است یکی از بینندگان عزیز ببیند و بگوید ما به هر حال الان مثلا با قوم و خویشان و اقوامان ارتباط داریم، این همه زحمت کشیدم بچه‌ام را توی محیط سالم بار آوردم، بعد بلند شویم برویم خانه فلانی، اینها روی بچه‌ام اثر منفی بگذارند. پس دیگر نمی‌روم.

لذا لازم است من این مطلب را عرض کنم و آن هم اهمیت صله رحم است. نکند این بحث هم‌نشین که گفتیم، مانع وصل رحم و صله رحم ما و باعث قطع رحم ما شود. این مسأله، مسأله مهمی است. دست کم نگیریم.

کسی با بنده تماس گرفت، گفت من در زندگی‌ام این مشکلات را دارم. به او گفتم قطع رحم کردی؟ گفت من بیست سال است با برادرم دیوار به دیوار هستم، به هم سلام نکردیم. هر دو هم مومن. گفتم طبق روایات ما، تمام این گرفتاری‌هایی که گفتی، از قطع رحم پیش می‌آید.

بروید بحار را نگاه کنید، باب صله رحم، ۱۱۰ روایت است. کافی را نگاه کنید، ۳۰ تا حدیث است. خطبه ۲۳ نهج البلاغه را بخوانید. انقدر این مسأله مهم است.

قیامت ۵۰ تا موقف دارد، یک موقف که نگه می‌دارند، با هیچ‌کسی هم شوخی ندارند، موقف صله رحم است که فرمودند هزار سال طول می‌کشد. باور کنیم. من بحث هم‌نشین را گفتم، اما نکند قطع رحم کنیم. حالا می‌گویم چطور باید صله رحم کرد که به بحث تربیتی ما هم آسیب نرسد.

امام صادق علیه السلام فرمودند: دو تا مومن با هم قهر باشند، من از هر دو بیزارم. گفتم آقا، اینها با هم قهر هستند، حق با یکی هست بالاخره. چرا از هر دو بیزارید؟ مثلا بفرمایید از کسی که حق با او نیست، بیزارم. فرمودند: چرا کسی که حق با اوست، نمی‌رود پیش کسی که حق با او نیست، بگوید من اشتباه کردم، مرا ببخش، که غائله را ختم کند؟ چرا این کار را نمی‌کند؟

من فقط می‌خواهم فهرست‌وار روایات را بخوانم، به اقتضای وقت. وگرنه بینندگان می‌دانند مباحث هر جلسه را شاید بشود توی دو یا سه جلسه یا حتی بیشتر گفت. اما می‌خواهم توی این فرصتی که در محضر بینندگان هستیم، مطالب خیلی بیشتری از اهل بیت را بدانیم، به کرم امیرالمومنین سلام الله علیه. ان شاء الله.

این سوال خیلی از بیننده‌هاست، مخصوصا جامعه متدینین ما:

آمد محضر امام صادق علیه السلام، گفت آقا جان، خانواده‌ام بی‌دین هستند. شما اهل بیت را قبول ندارند. برادرم است. خواهرم است. قطع ارتباط کنم؟

فرمودند: «الرحم لا یقطعها شیء». هیچ چیزی نمی‌تواند باعث شود که تو قطع رحم کنی. هیچ چیز! گفتم آقا، اصلاً مسلمان نیستند. فرمودند اگر مسلمان بودند، دو تا حق پیدا می‌کردند. حالا که مسلمان نیستند، یک حق گردنت دارند که آن هم حق رحم است. و تو حق نداری قطع رحم کنی.

فلانی به من ظلم کرده است. برادرم حقم را خورده است. حقت را خورده است؟! امام صادق علیه السلام، دم شهادتشان که «قد بیس الجلد علی العظم»، شهادت امام صادق علیه السلام واقعا شهادت سختی است که پوست به استخوان حضرت در اثر زهر چسبیده بود. بعد توی آن حال، ۷۰ دینار، یعنی ۷۰ سکه طلا دادند، گفتند این را به داود بدهید. از بنی‌هاشم بود، ولی آدم درستی نبود. گفتند آقا داود؟! داود آمد با خنجر به شما ضربه زد. با چاقو به شما حمله کرد. شما را مجروح کرد. بعد شما می‌گویید ۷۰ سکه طلا به او بدهیم؟ حضرت فرمودند: قوم و خویش ماست. اگر شیعه هستیم، الشیعةُ مَنْ شَایَعَ عَلِیًّا. شیعه کسی است که پشت سر مولا است.

خطبه ۲۳ نهج البلاغه، مولا فرمودند: ایها الناس، حتی اگر شما غنی باشید از حیث مال و فرزند، مال فراوان، فرزند فراوان داری، اما چیزی نمی‌تواند مانع شود از ارتباط تو با ارحام. هیچ چیزی به مانند ارحام تو به درد تو نمی‌خورد. پول بده ده نفر، صد نفر هم بیاور زیر تابوت گریه کنند، ولی هیچ‌کس مثل خواهرت نمی‌تواند زار بزند. مریض شوی، ده نفر پرستار هم بگیر، اما هیچ‌کسی مثل خواهرت نمی‌تواند از تو پرستاری کند. هیچ‌کسی دلسوزتر از برادرت نیست. یک روایت هست، خیلی تن می‌لرزد. مولا فرمودند: «قومٌ مُجْتَمِعُونَ» گروهی، خانواده‌ای با هم ارتباط دارند، بروند، ببینند، ولی فاجر هستند، فاسق هستند. اما هوای همدیگر را دارند. «یرزقهم الله». خدا به اینها رزق می‌دهند. «قوم اتقیا» یک گروهی هستند باتقوا، جانماز آب می‌کشند چه جانمازی، ولی اینها قطع رحم کردند. «یمنعهم الله». خداوند متعال به آنها رزق می‌دهد، به اینها نمی‌دهد.

امتحان است. اگر سخت نبود که نمی‌گفتند امتحان. اگر ساده بود که نمی‌گفتند امتحان. بله، امتحان سخت است. از وصایای پیغمبر اکرم این بود: «أوصی الشاهد من أمتی و الغائب منهم.. إلى يوم القيامة، أن یصلی الرَّحْمَ و إن کان مِنْهُ علی مَسِيرَةِ سَنَةٍ، فَإِنَّ ذَٰلِكَ مِنَ الدِّینِ.»

من، شاهد و غائب و هر کسی که وصیت من به دستش می‌رسد تا روز قیامت را، توصیه می‌کنم به صله رحم. فرمودند یک سال بروی، بگویی عمه سلام علیکم، برگردی، ارزش دارد؛ یک سال مسافت طی کنی برای صله رحم کردن!

امیرالمومنین سلام الله علیه وقت شهادتشان فرمودند: «الله الله فی اَرْحَامِکُمْ». آقا، فلانی با من دعوا کرده است؛ فرمودند او با تو قطع کرده است، اَنْتَ صِلْ مَنْ قَطَعَكَ. تو صله رحم کن با کسی که ارتباطش را با تو قطع کرده است.

جهاد چقدر مهم است؟ فرمودند هیچ قدمی نزد خداوند متعال محبوب‌تر از دو تا قدم نیست: یک، قدمی که آدم در راه جهاد بردارد. جانش را در طبق اخلاص برای خدا گذاشته است.

دوم: قدمی که در راه صله رحم برداشته شود.

در بین عبادات، می‌دانی اجر کدام یک زودتر از همه به تو می‌رسد؟ یعنی انجام بدهی، سریع اجرش به تو می‌رسد. فرمودند: زودترین پاداش در بین عبادت‌ها و اعمال، پاداش صله رحم به انسان می‌رسد.

برای طول عمر فرمودند: هیچ چیزی به‌مانند صله رحم موثر نیست.

امام رضا سلام الله علیه فرمودند: برای وسعت رزق، من چیزی را به‌مانند صله رحم سراغ ندارم. حالا تا دلتان بخواهد از این روایات داریم.

کسی است به نام شُعَیْب عَقْرَقُوفی. اهل مراکش (مغرب) بود. می‌دانید اینها ناصبی هستند و بقایای بنی امیه. روز عاشورا (پناه بر خدا) عید عاشورا می‌گیرند و آب روی هم می‌ریزند و خیمه می‌سوزانند و می‌خندند.

شعیب عَقْرَقُوفی از اصحاب آقا موسی بن جعفر سلام الله علیه است. حضرت به شعیب فرمودند بلند می‌شوی می‌روی مکه، اطراف خانه کعبه کسی را می‌بینی با این قیافه، اسمش یعقوب است و اهل مراکش. خودت را به او معرفی می‌کنی. او از تو سوالاتی در باب ولایت می‌پرسد. تقیّه نکن؛ راحت جوابش را بده. بعد او را بردار، پیش من بیاور.

می‌گوید رفتم و طواف و او را دیدم؛ گفتم سلام علیکم. شعیب عَقْرَقُوفی هستم. گفت و علیکم السلام.

با خودم گفتم حضرت به من سفارش او را کردند، چه کسی به او سفارش مرا کرده است؟

پرسیدم مرا از کجا می‌شناسی؟ گفت آن کسی که به تو سفارش مرا کرد، دیشب به خواب من هم آمد، فرمود فردا می‌روی، کسی است به نام شعیب، این شکلی است. هر سوالی داری، از او بپرس.

پرسید و جواب گرفت.

شعیب گفت آقا فرمودند تو را بیرم مدینه، پیش خودشان.

__ به به! چه سعادتى از این بالاتر!

شعیب، دست یعقوب را گرفت، بلند شدند آمدند مدینه. الان توقع این بود که حضرت، آغوش باز کنند، اهلا و سهلا، خوش آمدی. اما یعقوب که وارد شد، دیدند حضرت، رویشان را برگرداندند.

گفت آقا، من غلطی کردم؟ بفرمایید. می دانید که من در کجا محبت شما را داشتم، چه سختی ها به جان خریدم. حضرت فرمودند: یعقوب، در مذهب و دین و آیین و مسلک ما نیست که کسی با برادرش ارتباطش را قطع کند. می خواستی با برادرت دو نفری به مکه بیایی، دعوائتان شد. با هم قطع ارتباط کردید. او برای خودش آمد، تو هم برای خودت آمدی. یعقوب برادرت مُرد. دیگر او را نمی بینی. به خاطر دعوائی که با هم کردید، مُرد. چون قطع رحم، عمر را کوتاه می کند.

__ آقا، من چی؟!

فرمودند: تو هم قرار بود بمیری. فلان کار خیر را انجام دادی، عمر تو طولانی شد. اگر نمی کردی، تو هم مرده بودی. در مذهب ما نیست، کسی قطع رحم کند.

قصه تشرف جناب علی بن مهزیار اهوازی را شنیدید.

رحمت حق به روح کافی که / از تو می گفت استغاثه کنان

در غریبی تو همین کافی است / چو منی رفته روی منبرتان

خدا رحمت کند مرحوم کافی را. حتما شنیدید که چقدر قشنگ این حکایت را تعریف می کرد.

علی بن مهزیار، ماجرای تشرف خیلی عجیب و غریبی دارد. برای زمان غیبت صغری است. بیست سفر آمد به هوای

امام زمان علیه السلام، دیگر خسته شد. ولی به او گفتند امسال هم بیا، به مقصدت می رسی.

بلند شد حج رفت، مکه، مدینه، عرفات، منا، اما آقا را ندید.

__ وای که من یک خوابی دیدم، این همه راه بلند شدم آمدم.

حالا قصه مفصل است. یک نکته اش را می خواهم عرض کنم که بلند شده، آمده است، دیگر روزهای آخر می گویند

جمع کنیم، برگردیم.

می گوید در کنار خانه کعبه نشسته بودم، توی فکر رفتم، دیدم کسی کنارم آمد. وای چه آرامشی دارد به من منتقل

می کند!

— کی هستی؟

— شما اهل کجا هستی؟

گفتم من اهل اهوازم. اسمم را نگفتم.

گفت ابن خُصیب را می‌شناسی؟ گفتم آره رفیقم بود.

— از دنیا رفت. خدا رحمتش کند. چه آدم خوبی بود. اهل عبادت بود. اهل اشک ریختن بود. اهل محبت اهل بیت علیهم السلام بود.

بعد گفت علی بن مهزیار را هم می‌شناسی؟

گفتم خودم هستم.

گفت از کجا بفهمم خودت هستی؟ یک علامت از امام عسکری باید همراهت باشد.

گفتم آره، آقا این انگشتر را به من داده‌اند.

(علی بن مهزیار، امام عسکری علیه السلام را دیده بود. روی انگشتر نوشته بود: محمد صلی الله علیه و آله و علی سلام الله علیه.)

انگشتر را بوسید. گریه کرد. گفتم شما کی هستی؟ بهم بگو.

گفت بیست سال است دنبال چی می‌گردی؟

گفتم دنبال آقایم می‌گردم.

فرمودند: بشارت باد بر تو.

(نمی‌دانم توی عمر ما پیش می‌آید چنین ساعتی؟ یا صاحب الزمان. من خود به کار خویشتن تنها که قادر نیستم. اگر من باشم و اعمالم باشد و پرونده‌ام باشد، من مال این حرف‌ها نیستم. اما آن رحمت فیّاض خود با قلب من دمساز کن. تو کریمی و عادتت احسان.)

فرمودند یک عمر دنبال امام زمان می‌گشتی، حضرت مرا فرستادند دنبال تو. بلند شو جمع کن، بیا برویم.

حالا مفصل است. جمع کرد، آمدند توی راه، رسیدند، موقع نماز شب شد. دوباره راه افتادند، وقت نماز صبح، سمت طائف، می‌گوئید رفتیم کوه را رد کردیم، به جایی رسیدیم، سرزمینی بود، وای! زیبا، پر نور.

(چه داند آن که اُشتر می‌چراند. من چه می‌دانم نگاه به خیمه امام زمان سلام الله علیه یعنی چی. خیمه‌ای که از مو بود، اما نورش به آسمان می‌رفت.)

گفتم اینجا کجاست؟ گفت اینجا همان جایی است که موعود و محبوب و مقصد و مطلوب تو که یک عمر دنبالش بودی، اینجا است. إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى. از مرکب پیاده شو.

پیاده شدم، گفت چرا داری دور خودت می چرخ؟ گفتم مرکبم را کجا ببندم؟ گفت عجب! مگر نمی دانی اینجا حریم حجت الله است؟ لَا يَدْخُلُهُ مُؤْمِنٌ وَلَا يَخْرُجُ مِنْهُ إِلَّا مُؤْمِنٌ. صبر کن، بروم اجازه بگیرم.

(حالا آن حال علی بن مهزیار چی بوده است را که من نمی دانم. کسی تا اینجا آمده است..

لذت وصل نداند، مگر آن سوخته ای / که پس از دوری بسیار به یاری برسد)

آمد، گفت آقا اجازه دادند. بیا داخل.

(دیگر رفتند داخل، چطور توصیف کنم؟ ای به قربان خال هاشمی ات / رخ تو ماه و ابروی تو کمان)

نشسته بودند.

(چه حالی، چه سلامی، هیچ چیز نمی شود گفت. الهی بجشیم، بفهمیم این حلوی تن تنانی چیست.)

توقع داشت حضرت بفرماید بارک الله، بیست سال دنبالم بودی. اما حضرت فرمودند: چقدر دیر آمدی علی بن مهزیار!

_ چی بگویم؟ بگویم بیست سال آمدم... خودشان که می دانند.

هول شدم، دستپاچه شدم، گفتم آقا، لَمْ أَجِدْ مَنْ يَدُلُّنِي عَلَيْكَ. کسی را پیدا نکردم آدرس بهم بده.

حضرت سر را پایین انداختند، انگشت روی زمین کشیدند، فرمودند: لَمْ تَجِدْ مَنْ يَدُلُّكَ عَلَيْنَا؟ کسی را پیدا نکردی

بهت آدرس بده؟ پدرم به من فرمود: إِنَّ قُلُوبَ أَهْلِ الطَّاعَةِ وَالْإِخْلَاصِ نَزَعُ إِلَيْكَ مِثْلَ الطَّيْرِ... .

مثل پرندهای که از آشیانه اش بیرون می آید و آن را گم نمی کند و برمی گردد، کسی که اهل اطاعت و اخلاص باشد،

لانه تو را پیدا می کند. جایگاه تو را پیدا می کند. تو را گم نمی کند.

بعد حضرت فرمودند: علی بن مهزیار، می دانی مانع چی بود که به ما برسی؟ وَلَكِنَّكُمْ كَثَرْتُمْ الْأُمُؤَالَ...، تا به اینجا

رسیدند: وَقَطَعْتُمْ الرَّحِمَ الَّذِي بَيْنَكُمْ. قطع رحم کردی، دنبال امام زمان می گردی؟

_ آقا، بچه ام را چی کار کنم، کنار هم نشین بد؟

مگر صله رحم یعنی برویم با هم زندگی کنیم؟ نه قربانت بروم. زنگ بزن حالش را بپرس. کارش را راه بیانداز. اگر بد

است، نگذار بچه هایت خیلی با همدیگر باشند. ولی نباید این ارتباط قطع شود. صله رحم یعنی دعایش کن. زنگ بزن.

کارش را راه بیانداز. ولی تا حدی که آسیب به تربیت خودت و تربیت فرزندان تو نرسد.

والسلام عليكم ورحمة الله وبركاته

اللهم عجل لوليّك الفرج